

شرح یک حادثه هولناک در مکه در سال ۹۴۵ هجری

رسول جعفریان

منبع:

<http://www.historylib.com>

همزمان با رویارویی دولت عثمانی و صفوی که در جنگ چالدران (سال ۹۲۰) به اوج خود رسید، حجاج عجم که از ایران عازم حج می‌شدند، به طور خاص، و شیعیان به طور عام، هم در طول راه و هم در مکه و مدینه، با دشواری‌هایی روبرو شدند. این زمان، به تدریج گروه‌هایی از رومیان یا به اصطلاح منابع عربی «آروام» در مکه و مدینه ساکن شدند و همراه گروه‌های متعصب موجود در این دو شهر، که شماری هم از عجم‌های ماوراءالنهری و طبعاً سنی بودند، با شیعیان به خصوص شیعیان ایرانی برخورد می‌کردند.

داستان شهادت شهید ثانی در سال ۹۶۵ یک نمونه معروف از آن برخوردهای خشن است که با مکه نیز ارتباط دارد. وی به رغم داشتن موضع اعتدالی و این که هرگز به ایران نیامد و حتی به استانبول هم رفت و آمد داشت و در بعلبک هم رفتاری متعادل با گروه‌های مذهبی مختلف داشت، از سوی گروه‌های افراطی سنی مورد اتهام قرار گرفت و به شهادت رسید و جسدش سوزانده شد.

همچنین ملازمین العابدین کاشانی هم که نویسنده رساله مفرحة الانام فی تأسیس بیت الله الحرام است، در سال ۱۰۴۱ در مسجد الحرام کشته شد.

در سال ۱۰۸۱، روز جمعه، پانزدهم ماه رمضان، در حالی که خطیب جمعه مشغول خطبه خواندن بود، یک عجمی با شمشیری به وی حمله ور شد در حالی که فریاد می‌زد: انا المهدي. اطرافیان جلوی او را گرفتند و وی را حبس کردند. پس از نماز به سراغش آمده او را کشان کشان به طرف معلات برده و در نزدیک برکه المصري، آتش زدند. عصامی با ذکر این حادثه می‌نویسد: و هذا امر عظیم تجار فيه الافکار، کون المسلم يهان هذه الالهانة، و يقتل بغير موجب، ثم يحرق بالنار، نعوذ بالله من مكرالله.

در سال ۱۰۸۸ باز هم وقایعی در مکه رخ داد که تعدادی از حجاج شیعه کشته شده یا سنگسار گشتند و اساس آن هم به گفته عصامی که خود معاصر و حاضر در مکه بوده، بی‌اساس و ناشی از یک توطئه یا توهم بود.

اما اکنون، موردی از کشتن یک روحانی شیعه استرآبادی در مکه به سال ۹۴۵ داریم که یک منبع کهن و معاصر، خبر آن را ضبط کرده است. این زمان سلطان عثمانی، سلطان سلیمان فرزند سلطان سلیم (م ۹۲۶) بود که از سال ۹۲۶ تا ۹۷۴ سلطنت کرد. همین زمان، شاه طهماسب در ایران سلطنت می‌کرد و سلطنتش از سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ به درازا کشید.

منبع خبر مورد نظر ما کتاب نیل المنی بذیل بلوغ القری لتکملة اتحاف الوری از جار الله بن العز بن النجم بن فهد المکی (لندن، مؤسسه الفرقان، تحقیق محمد الحبیب الهیلة، ۱۴۲۰) یک اثر تاریخی است که رویدادهای شهر مکه را از ذی حجه سال ۹۲۳ تا جمادی الثانیه ۹۴۶ ثبت کرده است. همان گونه که از نام کتاب آشکار است، این اثر ذیل کتاب بلوغ القری بذیل اتحاف الوری باخبر ام القری (تألیف العز بن فهد - م ۹۲۲) است که آن کتاب خود تکمله‌ای بر کتاب معروف اتحاف الوری باخبر ام القری (از نجم‌الدین عمر بن محمد بن فهد مکی هاشمی - م ۸۸۵) است. متأسفانه در دیگر تواریخ این دوره مکه از جمله الاعلام بأعلام بیت الله الحرام (از قطب‌الدین نهروالی م: ۹۹۰، چاپ قاهره، ۲۰۰۴) خبر آن نیامده است. چنان در منائح الکریم (بنگرید: ۳/۲۶۶؛ چاپ مکه، ۱۴۱۹) نیز ذیل وقایع سال یاد شده، این خبر گزارش نشده است. واقعه مورد نظر، در سال ۹۴۵ رخ داد و این زمان، امیر مکه، محمد ابونمی فرزند برکات بود. برکات در سال ۹۳۲ درگذشت و حکومت این شهر به ابونمی دوم، یکی از مشهورترین امرای مکه که زمان امارتش هم بسیار بسیار طولانی بود، رسید. وی در محرم سال ۹۹۲ درگذشت و آن زمان فرزندش حسن عهده دار امارت این شهر شد. بنابر این واقعه یاد شده در دوره ابونمی دوم روی داده است. خبر کشته شدن حسین استرآبادی به این شرح در نیل المنی نقل شده است: در مغرب شب یکشنبه ۱۸ شوال [۹۴۵] گروهی از عجم‌ها در مدرسه کلبرجیه که در کنار باب الصفا - یکی از ابواب مسجد الحرام - بود، از قبیل ملاعارف و شیخ ابوالمعین سمرقندی با شخصی که به او حسین استرآبادی گفته می‌شد در باره آیه (ان الله لایحب الخائنین) گفتگو می‌کردند. گفتند [تعبیر: فقالوا. شاید: قال، یعنی او گفت: این آیه در شأن عمر بن خطاب نازل شده است، و بغضش را نسبت به صدیق [یعنی ابوبکر] آشکار کرده و این که ائمه مذاهب اربعه به خاطر اختلاف در فروع، گمراه هستند و این که رسول خدا(ص) فرموده است که امت به ۷۳ فرقه تقسیم شده و یکی تنها نجات یافته است، و آن گروه ناجیه، همانا شیعه است. در این وقت بسیاری از عجم‌ها سخن او را انکار کرده، وی را برداشته به منزل قاضی رومی افندی مصلح‌الدین مصطفی حنفی بردند و مطالب او را در آنجا مطرح کردند. او سخن اوّلش را انکار کرد و گفت: من گفتم که آیه «علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم فالان باشروهن» یعنی با زنان در امر روزه، این در باره عمر نازل شده است. ده نفر از آنان شهادت دادند که سخن اوّل را گفت و او هم اعتراف کرد. قاضی از او پرسید: آیا تو دیوانه هستی؟ وی پاسخ گفت: نه. این مذهب من و مذهب شیعه است. قاضی دستور داد او را زندانی کنند. آنگاه از فرمانده محمد بن عقبه، نایب حاکم مرشد حسنی خواست تا وی را به زندان ببرد. در این وقت، صدای عجم‌های حاضر و رومی‌ها و برخی از اهل مکه بلند شده، خطاب به قاضی گفتند: تو می‌خواهی از او رشوه گرفته، مانند رافضی اوّل، رها سازی. در این وقت داد و فریاد، در باب قاضی در مدرسه عینی که در قدیم به مدرسه مجاهدیه مشهور بود، چسبیده به مسجد، در وقت نماز مغرب بالا گرفت. فرمانده محمد بن عقبه خواست او را از باب [خانه] قاضی ببرد که مردم او را به سنگباران تهدید کردند. وی از ترس او را رها کرده و با رفتن به مسجد الحرام خود را نجات داد. در این وقت یکی از رومیان جلو

آمده با خنجري به گردن آن مرد عجمي زد. ديگري کاردی به او زد و آن مرد روی زمین افتاد. در این وقت، حاضرین او را که نزدیک باب قاضي بود، سنگسار کردند. قاضي هم در خانه اش را بست تا خود را از دست آنان نجات دهد. سپس مردم، مقتول را آتش زده او را سوزاندند. آتش تا پاسی از شب گذشته شعله ور بود. وقتي مردم رفتند و آرام شد، گفته شده است که قاضي مالکيه تاجي بن يعقوب مفصول - معزول- به فرمانده دستور داد تا مقتول را برداشته کفن کرده در قبرستان شيبکه دفن کند. او هم آتش را خاموش کرده، او را به شيبکه برد و دفن کرد. عاقلان کار وي را ستايش کرده، اقدام عامه را در این که در کنار خانه قاضي این چنین تجري کردند، انکار کردند. خداوند متعال احوال را اصلاح گرداند و عاقبت به خير کند. از این مقتول، یک بچه و یک کنیز (مادر آن بچه) باقي ماند. گفته مي‌شد که همراه او جماعتي از شيعة بودند که روز عيد همراه اهل سنت حاضر نشدند بلکه روز بعد آمدند و نماز عيد را در معلات خواندند (نیل المنی: ۷۶۳/۲ - ۷۶۶).

در شرح این متن لازم است نکاتي را توضیح دهیم:

۱. متأسفانه این خبر در منابع شيعة اعم از تواریخ یا کتب شرح حال نیامده است تا اطلاعاتي در باره حسين استرآبادي به دست آوریم. در باره استرآباد - گرگان فعلی - می‌دانیم که از شهرهای کهن ایران و مرکزی برای شیعیان بوده است. این شهر تقریباً از قرن هفتم به این سوی یکسره شیعه امامی بوده و بسیاری از علمای برجسته شیعه از این قرن تا زمان صفویه، استرآبادي بودند. در این باره شرحي مفصل در کتاب تاریخ تشیع در جرجان و استرآباد (مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامي، ۱۳۸۴) آورده ایم. از تواریخ دوره صفوي چنین به دست می‌آید که شیعیان این شهر، کمک زیادی به روی کار آمدن صفویه کرده و به خصوص در تشیع خویش، بسیار صریح و تند بودند. در حاشیه همان کتاب نیل المنی، به نقل از قطب‌الدین نهروالي آمده است که وي در حاشیه نیل المنی به جای «حسین استرآبادي» «ملاحسین رافضي» نوشته است. اما این نام هم چیزی را در باره مقتول روشن نمی‌کند. گویا نهروالي، برای این قسمت، تیري انتخاب کرده و کنار صفحه نوشته، نه آن که اطلاع خاصی از استرآبادي داشته است. آنچه هست این که این شخص باید یک نفر عالم دین باشد که اهل بحث و جدل بوده و مانند بسیاری از موارد که از دیرزمان تا به امروز شاهدش بوده ایم، به بحث و گفتگوی مذهبی با مخالفان پرداخته است.

۲. در تمام این سالها، همواره شیعیانی از ایرانی‌ها در حرمین زندگی می‌کردند و به رغم این فشارها، رفت و آمد به این شهرها، هم برای انجام فریضه حج و هم بهره‌های علمي، ادامه داشت. به خصوص استرآبادي‌ها در دوره صفوي، شمارشان در حرمین اندک نبود و برخی مانند میرزا محمد امین استرآبادي بخش مهمي از حیات علمي اش را در آن نواحی سپری کرد. البته شمار شیعیان در مدینه بیشتر بود و اقامت شیعیان هم در آن دیار بیشتر بود. به خصوص که شماری از سادات مدینه، رسماً شیعه اثنا عشری بودند. در همین کتاب نیل المنی (۲۳۱/۱) اشاره به آن شده است که وقتي پولی از هند برای تقسیم رسید، میان فقهای مدینه و رافضه درگیری پیش آمد؛ زیرا وکیل بر آن بود تا پول را تنها میان سنیان تقسیم

کند. در نهایت با فشاری که شیعیان آوردند، مقرّر شد تا هزار دینار آن به ایشان داده شود.

۳. در این متن از دو مدرسه در مکه یاد شده است. نخست مدرسه کلبرجیه و دوم مدرسه العینیه که سابقاً به آن مدرسه المجاهدیه گفته می‌شده است. در جای دیگری (نیل المنی: ۵۷۴/۲) از این مدرسه - استثناء - با عنوان «کَلْبَرَقِيَه» یاد شده است. مصحح در جایی (نیل المنی: ۷۳۵/۲) گفته است که نام این مدرسه در غایه المرام (۱۴۷/۲) الکبرقیه ضبط شده است. به هر روی، این مدرسه، محل فرود آمدن ملین صُرّه عثمانی، یعنی مسؤول توزیع سکه‌های طلائی دولت عثمانی در مکه بوده و دست کم در چند مورد در همان منبع (۵۴۶، ۵۷۴، ۵۸۹، ۶۷۹) از این مطلب یاد شده است. مدرسه یاد شده در کنار باب الصفا بوده است. گفتنی است که مدرسه العینیه هم زمانی محل اقامت امین صُرّه رومیه بوده و سکه‌ها در آنجا میان طبقات مختلف مردم و با نظارت قضات مکه، توزیع می‌شده است (نیل المنی: ۱۷۴/۱، ۵۵۷). در جای دیگری هم آمده است که مدرسه مجاهدیه، در رواق یمانیه بوده است (همان: ۴۱۷/۱). نایب جده هم که از طرف سلطان عثمانی نصب می‌شد، زمانی که به مکه می‌آمد، در همین مدرسه العینیه سکونت می‌گزید (همان: ۴۷۰/۱).

۴. در نخستین عبارت آمده است که گروهی از «عجم» - ج: اعاجم - در مدرسه کلبرجیه با حسین استرآبادی بحث می‌کردند. باید توجه داشت که در این موارد، عجم - که فراوان در این کتاب به آن اشارت می‌رود - اشاره به ساکنان و یا طلاب سنی ماوراءالنهری از سمرقند و مناطق دیگری است که از دیر باز در مکه می‌زیستند و درس می‌خواندند. این جماعت، در ادوار مختلف از مناطق خود کوچ کرده برای حج به مکه می‌آمدند و همین جا می‌ماندند. این مهاجرت تا این اواخر که دولت روسیه در آن نواحی غلبه کرد ادامه داشت و از قدیم تاکنون، نسلی عظیم از این گروه، به صورت ساکنان اصلی مکه در آمده‌اند به طوری که قیافه‌های آنان نیز فراوان حکایت از این امر دارد. در اسناد عثمانی، همیشه از اعاجم، که سهمی از بخشش‌ها به آنان داده می‌شد، یاد شده و مقصود، همان سنیان بخارایی و ازبکی و سمرقندی و غیره هستند. در ماجرای مزبور، منهای این عجم‌ها، اروام یعنی رومی‌ها یا به عبارتی ترکهای عثمانی هم بودند. به علاوه جماعتی از اهل مکه نیز دست داشتند. اینها مطالبی است که در اصل خبر به صراحت گزارش شده است.

۵. آیه مورد نظر که در حضور قاضی ادّعا شد حسین استرآبادی گفته است که در شأن عمر نازل شده یعنی «ان الله لا یحب الخائنین» در سوره انفال آیه ۵۸ آمده و ضمن آیاتی است که مربوط به بنی قینقاع است. این طایفه پیمان شکن مورد خشم خدا و رسول(ص) قرار گرفته و در سال دوم از هجرت از مدینه بیرون رانده شدند. در این آیه، با اشاره به نقض عهد آنان، متهم به خیانت شده و آمده است که خداوند خائنان را دوست ندارد. در تفاسیر شیعه شرحی از این مطلب آمده و این که مربوط به آن حادثه است، مورد تصریح قرار گرفته است. تنها در تفسیر صافی به نقل از تفسیر قمی آمده است که این آیه در باره خیانت معاویه در حق علی بن ابی طالب است. اما خبری دایر بر این که آیه در شأن عمر باشد، دیده نشد. بنابراین به نظر می‌رسد که

این روحانی استرآبادی، چنین مطلبی را که در هیچ کتاب تفسیری شیعه نیامده، نگفته باشد. چنان که خودش هم انکار کرد. وی گفت که من گفتم آیه «علم الله انکم تختانون انفسکم... باشروهن» در باره عمر است؛ و این مطلبی است که در تفسیر طبری معروف به جامع البیان (۲/۲۲۵) و منابع دیگر آمده است. به احتمال زیاد، آن خبر، می‌تواند تحریف شده باشد و شهادت دهندگان هم که از همین بلوائیان و غوغائیان بودند، شهادتشان نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا به روشنی آنان مدعیانی متعصب بودند که اصرار بر کشتن این روحانی شیعه داشتند و سخنشان حجت نتواند بود.

۶. قاضی حنفی مورد نظر، مصلح‌الدین مصطفی بن ادريس رومي است. اولاً باید توجه داشت که این زمان، قاضی اصلی مکه، حنفی بود و البته از مذاهب دیگر هم قاضیانی در مکه بودند. تا پیش از آن قاضی القضاة مکه از شافعیان انتخاب می‌شد که ادامه سنتی از دوران ممالیک بود. اما نخستین قاضی حنفی که قاضی القضاة شد، همین مصلح‌الدین مصطفی بود. علی بن عبدالقادر طبری (م ۱۰۷۰) نوشته است که با ورود قاضی مصلح‌الدین (در منبع به اشتباه: مصدر الدین!) در سال ۹۴۳ بود که افندی اعظم، از سوی روم می‌آمد و از آنجا حکم می‌گرفت. به هر روی، این مصلح‌الدین مصطفی در ذی قعدة سال ۹۴۳ همراه با حجاج شامی وارد مکه شد در حالی که پیش از آن قاضی حلب بود. صاحب نیل المنی (۲/۶۷۹) نوشته است که وی در مدرسه جمالیه در نزدیکی باب الحزوره در منزل دامادش مولانا ابوالقاسم بن الغباری رومی سکونت کرد و همه قضاة به جز کسانی که از خدمت منفصل شده بودند، برای تبریک و سلام نزد وی آمدند. در همین کتاب، اخبار فراوانی از وی در صفحات مختلف درج شده است که می‌توان ذیل صفحاتی که در پی نام وی در فهرست اعلام آمده (نیل المنی: ۲/۸۷۱) موارد مزبور را ملاحظه کرد. وی پس از شروع به کار قضاوت در مدرسه العینیه که سابقاً به مدرسه المجاهدیه شهرت داشت، سکونت کرد.

۷. نکته‌ای که در خبر بالا در باره اتهام عامه مردم بر ضد قاضی آمده است که او بنا دارد از این متهم هم رشوه گرفته و مانند رافضی اول او را رها سازد، مربوط به خبر دیگری است که روز چهارشنبه ششم جمادی الاولی سال ۱۵۲۸/۹۴۵ م رخ داد. در این روز، در حضور قاضی مصلح‌الدین مصطفی در باره یک فرد شامی به نام حسن بندره ادعا شد که شیخین را سب کرده است. اما او انکار کرد. شهود نزد قاضی آمدند اما در ادای کلمات شهادت با یکدیگر اختلاف کردند. برخی گفتند که او ادعا کرده است که جبرئیل در نزول وحی بر محمد(ص) اشتباه کرده و وحی مربوط به علی(ع) بوده است که همان مذهب غرابیه می‌شود... آنان گفتند که سب شیخین سب کفر است و ندیده‌اند که تصریح به امکان توبه یا توبه دادن او را شده باشد. قاضی، برخلاف آنان گفت که چنین شخصی تعزیر شده و توبه داده می‌شود. و این [قول] روایت شده است. اما علمای هم‌مذهب او با وی موافقت نکردند و در این باره سخن مردم در کار او بالا گرفت. در ظهر روز جمعه، هشتم ماه مزبور، قاضی دستور داد تا سر او را برهنه کرده و او را در مسعی گردش داده اعلام کردند: «این پاداش کسی است که شیخین را سب کرده است». حامیان او هم از منزل قاضی به سمت مروه هجوم آورده او را بازگردانده و آزادش کردند. سخن در این باره بالا گرفت و الامر الی الله تعالی.

گویا این قصه سبب این ذهنیت برای مردم متعصب شده است که قاضی طرف آن شخص را گرفته و بسا با گرفتن رشوه، برخورد مسامحه آمیز - البته از نگاه افراطی‌ها - با او داشته است. همین ذهنیت سبب شده است تا در ماجرای حسین استرآبادی مردم خود وارد میدان شده و با کنار گذاشتن قاضی، متهم را کشتند و آتش زدند.

۸. قاضی معزول مالکی که واسطه برای کفن و دفن مقتول شده و از او با عنوان تاجی بن یعقوب یاد شده، در اصل زمانی قاضی مالکی مکه بود. نام وی تاج‌الدین بن نجم‌الدین بن یعقوب مالکی است که در شوال سال ۹۳۵ با آمدن قاضی مالکی جدید، ابوالقاسم انصاری معزول گردید. در نیل المنی، ذیل رویدادهای ربیع الاول سال ۹۲۴ خبر ازدواج وی با سیده قریش دختر قاضی القضاة حنبلی درج شده است. اخبار دیگری هم از نقش وی در رویدادهای مکه در همان کتاب آمده است که با مراجعه به فهرست اعلام، ذیل نام تاج‌الدین بن نجم‌الدین بن یعقوب مالکی می‌توان موارد آن را یافت.

۹. اما در باره این که اینان جماعتی شیعه بوده‌اند که روز عید همراه سنیان در منی حاضر نشده‌اند، این مسأله به اختلاف در رؤیت هلال باز می‌گردد. مسأله‌ای که در دوره یاد شده تا چندین قرن، مسأله‌ای مهم در اختلاف میان شیعیان و سنیان در حج گزاری بود. البته در این باره میان سنیان نیز اختلافاتی رخ می‌داد که اندک بود. به نظر می‌رسد در سال یاد شده، شیعیان نتوانسته‌اند رؤیت هلال توسط سنیان را بپذیرند و در نتیجه یک روز دیرتر ماه ذی حجه را آغاز کرده و در نتیجه برای آنان دهم ذی حجه که عید قربان بوده، یک روز پس از عید سنیان بوده است. این که در پایان خبر قید شده است که آنان نماز عید را در معلات خواندند، می‌تواند ناشی از ترس آنان برای ماندن در منی و یا اقامه نماز پس از قربانی در منی و بازگشت از آنجا به سوی مکه باشد.

۱۰. این خبر نشان می‌دهد که افراد متعصب، تا چه اندازه جری بوده و رفتار نامعقول داشته‌اند. این در حالی است که قاضی حنفی برخوردی عاقلانه داشته و تلاش کرده است تا زمینه را برای رفتاری مطابق فتاوی موجود داشته باشد. همان طور که صاحب نیل المنی در پایان خبر اشاره کرده، عقلاً نیز نه تنها از کار قاضی مالکی ستایش کردند، بلکه رفتار عوام متعصب را محکوم کردند. این قبیل رفتارها یکی از مشکلات همیشگی امت اسلامی در برافروختن آتش فتنه‌های فرقه‌ای بوده است. در مقدمه همین بحث هم دیدیم که عصامی هم از این گونه رفتارهای نابخردانه گلایه کرده است. احمد سباعی در کتاب تاریخ مکه خود هم بارها و بارها از این قبیل اعمال ابراز انزجار کرده و در قبح رفتارهای متعصبانه با شیعیان و نامعقول بودن آن برخوردها سخن گفته است.

از زشتی‌های این رخداد، آتش زدن است که متأسفانه در مکه بی‌سابقه نبوده است. عجالتاً موردی که یافت شد مربوط به آتش زدن فردی است که مدعی شدند رومی بوده و می‌خواستند است حجر الاسود را بشکنند. وی را از مسجد الحرام بیرون آورده و آتش زدند این واقعه در سال ۳۶۳ بوده است. همین منبع تأیید کرده است که یکی از همراهان همسر شاه طهماسب که در سال ۹۷۱ به سفر حج رفته بود، در مدینه

سب شیخین کرد. او را نزد قاضی و شیخ الحرم آورده و آن دو دستور به قتل او دادند. آنان نیز او را کشته و کنار باب السلام آتش زدند. داستان گردن زدن ابوطالب یزدی در سال ۱۳۲۲ ش به دست وهابیان عربستان آن هم به اتهام آن که قصد آلوده کردن کعبه را داشته، نشان از آن دارد که این ماجراها ادامه داشته است. در حالی که وی که ناخواسته قبیله کرده بود، برای این که در مسجد نریزد، حوله احرام خود را جلوی دهان خود گرفته بود.

این حادثه بلکه حوادث از آن روی مرور شد که درسی باشد برای مبارزه با تعصبات مذهبی. عبرتی باشد برای کسانی که به آتش این اختلافات دامن می‌زنند و سب ریختن خون بیگناهان به دست مشتکی عوام و جاهل می‌شوند.